

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

☀️ موت، منزل اول یقین است. (۱۵:۱۷)

انسان به موت که برسد به یقین رسیده است؛ لذا این آیه که «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱ یقین، بعضاً به موت تفسیر شده است؛ یعنی عبادت کن تا زمانی که مرگت فرا برسد؛ تا زنده هستی عبادت کن. یقین را به موت تعبیر کرده‌اند؛ لذا موت منزل اول یقین است. مرده را نگاه کنید، حالات مرده را ببینید. علائم جنازه‌ی مرده، علائم یک انسان اهل یقین است که تازه وارد وادی یقین می‌شود. البته منزل اول است. یقین منازل بزرگتری دارد؛ منتهی اولین منزلش موت است.

☀️ نور سیاه افضل نورهاست و نشان مرتبه‌ی یقین است و با آن می‌توان بدون نیاز به توجه و چشم، تمام آسمان‌ها و زمین را دید. (۱۶:۱۴)

اینها توضیح دادنی نیست امیدوارم خدا نشان بدهد. وقتی کم‌کم چشم درونی باز شود و شهود حاصل گردد، انسان انواری را می‌بیند که رنگ‌های مختلفی دارد و بالاترین آن رنگ سیاه است. نوری است که به تعبیری نشانه‌ی رسیدن عبد به مرتبه‌ی یقین است. کسی به آنجا برسد تمام عالم را شهود می‌کند. بدون چشم می‌بیند و بدون گوش می‌شنود. حالاتی است که خاصیت انسانی او ظاهر می‌شود.

☀️ مؤمن به یقین که برسد دیگر تحریک نمی‌شود. نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه

تشویق او را به راه می‌اندازد. خداوند هم فرمود: «لَكَيْلًا تَخْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ

^۱ سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۲ تا نه بر آنچه از دستتان رفته و نه در اثر آنچه بر شما وارد شده غصّه بخورید. «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۳ تا نه بر آنچه از دستتان رفته غصّه بخورید و نه به خاطر آنچه به دستتان رسیده شادمان شوید. (۱۷:۱۸)

مؤمن که به یقین برسد دیگر تحریک نمی‌شود. نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه تشویق او را به راه می‌اندازد. در بحث موت گفته‌ام که جنازه را قلقلک کنید نمی‌خندد، نیشگون بگیرد گریه نمی‌کند، اینها علائم انسانی است که به موت رسیده است. محرک‌های بیرونی تحریک نمی‌کند. کسی چهار تا بارک‌الله به ما بگوید تا بالای قلّه‌ی قاف می‌رویم؛ اما جنازه این‌طوری نیست. مذمتی از انسان بکنند، کلی کسل می‌شود؛ اما کسی که به موت رسیده است این‌طوری نیست. یکی از نشانه‌های اهل یقین همین است که تحریک‌پذیر نیستند؛ چیزی نمی‌تواند آنها را تحت‌تأثیر قرار دهد. با هیچ تشویقی راه نمی‌افتند با هیچ تنبیهی متوقف نمی‌شوند. خلاصه هیچ چیز از بیرون بر آنها اثر نمی‌کند. اینها از درون و با اراده‌ی خودشان کار می‌کنند؛ با تحریک بیرون کار نمی‌کنند. حالا بگویید که فلان کار این‌قدر ثواب دارد، اگر انجام ندهید این‌قدر عذاب دارد؛ حتی اینها هم آنها را به حرکت در نمی‌آورد. آنها از درون خودکار هستند؛ یعنی خاصیت وجودی‌شان ظاهر می‌شود. اگر عبادت هم می‌کند، خاصیت ذاتی وجودی‌اش است که ظاهر می‌شود. به تحریک پاداش و عذاب عبادت نمی‌کند. خودکار می‌شود. از درون می‌ریزد؛ مثل خودکاری که جوهرش داخلش است. مثل قلم نیست که داخل دوات بزنند و بنویسند. جوهرش در خودش است؛ خودکار است. مؤمن هم این‌گونه می‌شود از درون کار می‌کند، محرکش بیرون نیست. همان‌طور که خدا تحریک‌پذیر نیست، عبدی هم که به یقین برسد خدایی می‌شود، او هم دیگر تحریک‌پذیر نیست. کسی نمی‌تواند با تحریک او را به کاری وادار کند یا از کاری باز دارد. امیدوارم بوی اینها را در وجودمان استشمام کنیم. البته این نکته‌ها، نکته‌های بلندی

^۲. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۵۳.

^۳. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

است که ما نشسته‌ایم و می‌خوانیم. نقطه‌های مرتفع از کمال انسانی است. قلّه‌ی کمال، مرتبه‌ی یقین است؛ ولی حالا حرفش را بزنیم. گفت: وصف العیش، نصف العیش است. امیدوارم کم‌کم خدا خودش را هم روزی ما کند. سعی کنیم تأثیرپذیری‌مان را از بیرون کم کنیم و مذمت دیگران روی ما اثر نگذارد. جمله‌ای از امام باقر علیه السلام بود که حضرت فرمودند: «بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا» تو دوست ما اهل بیت نیستی مگر اینکه طوری شوی که اگر همه‌ی اهل شهر جمع شوند و بگویند «إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ» تو انسان خوبی هستی «لَمْ يَسْرُكَ ذَلِكَ» اصلاً تو را مسرور نکند و اگر همه‌ی اهل شهر جمع شوند و بگویند «إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِّءٌ» تو انسان بدی هستی «لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ»^۴ یک سر سوزن محزون نشوی. اینها علائم افرادی است که رسیده‌اند و دوست واقعی اهل بیت علیهم السلام هستند. خصوصیات دوستان راستین اهل بیت علیهم السلام را پیدا کرده‌اند. شخص اگر هم بخواهد خوشحال باشد از درون خوشحال باشد. فرمود: خودت را به کتاب خدا عرضه کن، اگر می‌بینی آنچه که در کتاب خدا آمده در وجودت هست، خوشحال باش، اگر می‌بینی نیست به خاطر چهارتا تعریف این و آن، چرا باید خوشحال شوی؟ پس مؤمن به یقین برسد، دیگر تحریک نمی‌شود؛ نه ترس موجب حرکت او می‌شود و نه تشویق او را به راه می‌اندازد. خداوند هم فرمود: «لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ» تا بر آنچه از دستتان رفته و نه در اثر آنچه بر شما وارد شده، غصّه بخورید. اگر شخص اهل یقین شد، چیزی از دستش رفت یا مصیبتی به او وارد شد تحریک و غصّه‌دار نمی‌شود. البته خیلی سخت است که عزیز شخص از دست برود و او غصّه‌دار نشود. این مال اهل یقین است. چیز گرانبهایی را که فرد خیلی دوست دارد از دست بدهد یا مصیبتی به او وارد شود و او تحریک نشود. فرمود: ما می‌خواهیم شما را این‌گونه کنیم. اینها مدل‌هایی هستند که قرآن ارائه کرده است برای اینکه مؤمن را به این جایگاه‌ها برساند. ما باید به اینجا برسیم. ما را آفریده‌اند تا به این سمت بیاییم. «لَكَيْلًا تَأْسَوْنَ عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» تا نه بر آنچه از دستتان رفته غصّه بخورید و نه به خاطر آنچه به دستتان رسیده شادمان شوید. اینها حرف‌های

^۴. تحف العقول، ص ۲۸۴ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۶۲.

بزرگی است. فرض کنید به شما بگویند که یک میلیارد تومان در فلان مسابقه برنده شده‌اید؛ اصلاً خوشحال نشوید یا بگویند که یک میلیارد تومان از ثروت شما آتش گرفت، سوخت و خاکستر شد و اصلاً ناراحت نشوید. این حرف خیلی سخت است. حرف، حرف بزرگی است؛ ولی می‌شود به اینجایها رسید و نزدیک شد. راه دارد و آن راه توحید است. انسان با وادی توحید آشنا شود این طوری می‌شود. اگر همه‌ی عالم را به او بدهند یا از او بگیرند برای او هیچ است. فرمود: «**يَا مَنْ عَطَاةُ عَطَاءٍ وَ مَنَعَةُ عَطَاءٍ**» ای کسی که وقتی چیزی را به انسان عطا می‌کنی با دادنت خیر می‌رسانی، «**وَ مَنَعَةُ عَطَاءٍ**» وقتی هم که نمی‌دهی و دریغ می‌کنی با ندادنت عطا می‌کنی، هر دو برایش یکی می‌شود. گرفتن و دادن او یکی می‌شود. گفت سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است. به اهل یقین بدهی یا از آنها بگیری برایشان یکی است. «**لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ**» من جرأت نمی‌کنم چیزهایی را بگویم. اول در مادیات می‌گویم امیدوارم خدا به ما رشد بدهد در معنویات هم کم‌کم بوی آن را استشمام کنیم. کمی پروا دارم که در جنبه‌های معنوی از این حرف‌ها پرده بردارم. فرض کنید عبادتی را از شخص گرفتند، شخص خیلی شلوغ نکند. مکاشفه یا حالات معنوی را از او گرفتند، خیلی شلوغ نکند. فردا به او چیزهای قشنگی مثل نماز و عبادت باحال، مکاشفه یا کرامت دادند، اینجا هم شلوغ نکند. «**لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ**» همان‌طور که در جنبه‌های مادی باید ان‌شاءالله کم‌کم تحریک‌ناپذیر شویم؛ یعنی دادن و گرفتن‌ها ما را تحریک نکند، عصبانی نشویم، به هیجان نیاییم، غصه نخوریم، هیچ چیز نتواند روی روح ما هم تأثیر بگذارد، اقیانوس آرام شویم. روح ما موج بردارد، گرفتن‌ها و دادن‌ها در روح ما موج ایجاد نکند. فرمود: «**إِلَّا يَذْكُرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**»^۵ به‌گونه‌ای یاد خدا در وجود ما حاکم شود که روح آرام شود، هیچ چیز نتواند آن را متلاطم کند. ببینیم واقعاً این‌گونه هستیم؟ من که نیستم. گاهی شخص عصبانی می‌شود. گاهی مؤمن قیافه‌ی انسان عصبانی

^۵ سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

به خودش می‌گیرد؛ اما عصبانی نمی‌شود. گاهی اوقات قیافه‌ی اخمو به خودش می‌گیرد، ظاهر عصبانی به خودش می‌گیرد؛ اما فیلم بازی می‌کند، از درون قاه‌قاه می‌خندد. مؤمن درونش تحریک نمی‌شود، آرام آرام است؛ ولی نقش بازی می‌کند. گاهی ظاهرش قاه‌قاه می‌خندد و خوشحالی می‌کند و گاهی هم‌های‌های گریه می‌کند یا مثلاً قیافه‌ی عصبانی و برافروخته می‌گیرد و پرخاش می‌کند؛ اما درونش خبری نیست و آرام آرام است. «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ»^۶ اطمینان و آرامش در روح شخص حاکم شود، محرکی او را تحریک نمی‌کند. اول باید از منزل‌های دنیوی شروع کنیم بعد کم‌کم دنیا نتواند ما را تحریک کند. اگر کسی آمد و چهار تا فحش به ما داد، تحریک نشویم. اگر کسی آمد و چهار تا تعریف از ما کرد باز هم تحریک نشویم. خلاصه از بیرون ما، کسی نتواند ما را راه بیندازد. با هل دادن و ... از بیرون تکان نخوریم. اگر می‌خواهیم راه برویم موتور درونی ما را راه بیندازد. ایمان، عبودیت و فرمانبری از حضرت حق ما را به‌کاری وادار کند؛ نه اینکه چون تعریف یا تکذیبمان کردند. این اول راه است و اول راه ظاهر قضیه است. دادن و گرفتن‌ها تحریک‌های ظاهری است بعد تحریک‌های درونی شروع می‌شود. ان‌شاءالله شخص پا در وادی معنوی بگذارد آن‌وقت چیزهایی از درون می‌آید. باید ببینیم آنجا چگونه‌است؟ اگر یک ملک آمد کنار دست شما نشست، شروع کرد به نوازش شما، شما چه کار می‌کنید؟ چقدر ما مردیم که محکم بایستیم و نوازش ملک تحریکمان نکند. خدا رحمت کند از علامه طباطبایی رحمته‌الله نقل شده است که در حال ذکری یا نمازی بودم که یک‌باره دیدم ملکی یا حوری‌هی بهشتی کنار دستم آمد. جام شراب بهشتی آورده و به من تعارف کرد که بخورم. استاد مرحوم آیت‌الله قاضی رحمته‌الله به ما فرموده بود: در حالات عبادیتان هرچه ظهور کرد، توجه نکنید و عبادتی که می‌کردید را همچنان ادامه دهید و حواستان به عبادتتان باشد. می‌گفت: حوری طرف راست من آمد این قدر التماس کرد تا جام را از دستش بگیرم و بنوشم. توجه نکردم و ذکر خودم را ادامه دادم. سمت چپ من آمد و شروع کرد التماس کردن. من اصلاً توجه نکردم و ذکر خودم را

^۶ ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۴۰ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت امین‌الله.

ادامه دادم. بعداً گفت: دلم به حالش سوخت. گفتم: کاش نگاهی به او کرده بودم. محرک بیرونی اثر ندارد. این بدین معنا نیست که قیافه‌ی غضب‌آلود نمی‌گیرد؛ قیافه‌ی غضب‌آلود می‌گیرد؛ ولی برافروخته نمی‌شود؛ آرام است. یقین دارد که کار دست خداست. برافروختگی درونی ندارد. در مقابل دشمنان خدا غضب می‌کند، رجز می‌خواند، شمشیر می‌زند و می‌جنگد؛ اما درونش آرام آرام است. مطمئن است که کار دست خداست. همان که خدا مقدر کرده است خواهد شد، ذره‌ای شک ندارد. این آرامش درونی مهم است. ظاهر فرد نقش بازی می‌کند؛ عارف رند است، بین خلق نقش بازی می‌کند، اصطلاحاً می‌گویند: عارف جنون اختیاری دارد. خودش را به قیافه‌ی خلق در می‌آورد؛ چون می‌دانید اهل دنیا برای چیزهای مسخره‌ای خوشحالی می‌کنند و برای چیزهای مسخره‌ای هم غمگین می‌شوند و گریه می‌کنند. شخص عارف که به حقیقت پی برده است چیزهایی که خلق عادی برایش خوشحالی می‌کنند برای او مسخره است و اصلاً خوشحال کننده نیست. چیزهایی هم که خلق دنیا برایش گریه می‌کنند و غصه می‌خورند برای او مسخره است. عارف برای آنکه خودش را لو ندهد با خنده‌ی اهل دنیا می‌خندد و با گریه‌ی آنها گریه می‌کند. رفتارهای اهل دنیا عاقلانه نیست؛ اما عارف با اختیار خودش، خود را به آن رفتارها می‌زند و نقش‌بازی می‌کند. فرض کنید وقتی انسان نماز شبش از دست رفت غمگین می‌شود یا اتفاق خوبی افتاد خوشحال می‌شود، این‌ها امر و نهی بردار نیست که من بگویم شما به دستور من ناراحت شو یا به دستور من ناراحت نشو. این یک حالت روانی و احساسی است. باید معرفت شخص به جایی برسد تا ناراحت بشود یا نشود. مثلاً شما عروسک یک دختر بچه‌ی چهار پنج ساله را از او بگیرید، ناراحت می‌شود و گریه می‌کند؛ اما در سنّ و سالی که شما هستید من عروسکی را از شما بگیرم، شما همان‌طور گریه می‌کنید؟ چرا؟ چون معرفت شما بالا رفته است. بود و نبود عروسک برای شما بی‌معناست. شما بالا رفته‌اید. تا وقتی احتمال می‌دهید از چیزهایی ناراحت شوید می‌گوییم که ناراحت شوید؛ یعنی امر و نهی بردار نیست که من بگویم شما نباید ناراحت شوید. وقتی چیزی برای انسان ارزشمند است و از دستش رفت طبیعی است که ناراحت شود. اینکه من بگویم ناراحت نشو، جلوی ناراحتی شما را نمی‌توانم بگیرم. چه زمانی شخص ناراحت نمی‌شود؟

زمانی که افق معرفت او بالا برود به راز دیگری پی‌ببرد. وقتی من یقین کنم خدا مرا خواباند و مصلحت من این بود که امشب نماز شب نخوانم. اگر نماز شب می‌خواندم فردا صبح ادعا می‌کردم، عجب می‌آمد، غرور می‌گرفت. خدا بود که مرا خواباند و نگذاشت امشب نماز شب بخوانم. اگر ماجرا را این‌طوری فهمیدیم فردا صبح که بلند شدم، دیدم نماز شب نخوانده‌ام مرا غصه می‌گیرد؟ وقتی افق معرفت تغییر کند این‌طور نیست که با امر و نهی بگوییم شما باید ناراحت بشوی یا ناراحت نشوی. افق معرفت فرد که تغییر می‌کند، احساس‌هایی که او در برابر پدیده‌ها برایش حاصل می‌شود، تغییر خواهد کرد، ماجرا این است. گفتم بعد معنوی ان‌شاءالله بعداً حاصل می‌شود؛ اما در بعد مادی خود من باید تمرین کنم؛ چون در اینجا خیلی مشکل داریم. فعلاً دنیا ما را تحریک نکند، بود و نبود دنیا ما را خوشحال و غمگین نکند. به خاطر دنیا حسرت و غصه نخوریم، مضطرب و عصبانی نشویم. در مقابل دنیا تحریک‌ناپذیر شویم. دنیا ما را تحریک نکند تا بعداً کم‌کم ان‌شاءالله سر از برزخ درآوریم. عوامل برزخی هم نتواند ما را تحریک کند تا ان‌شاءالله خدا لطف کند فرد سر از قیامت در بیاورد، آنجا همان‌طور که گفتم زمان متوقف می‌شود و هیچ تحریکی معنا ندارد.

از خدای متعال می‌خواهیم عنایت کند و راه وادی یقین را برای ما باز کند و ما را سالک این وادی قرار دهد و حقیقت یقین را که میوه‌ی ایمان و دین است به همه‌ی ما بچشاند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ